

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد راجع به بحث بیع صبی بود، بیع و عقود صبی یا ایقاعات صبی و بقیه ی افعال صبی عرض کردیم مراد ما از افعال صبی آن جایی نیست که ... چون این احتمال هست اما خوب، این احتمال فعلا قائلی ندارد، آن افعال صبی که موضوع اثر است و نیازی به استناد به صبی ندارد، مثل اینکه صبی ظرفی را گرفت و در حوض شست و شما دیدید، بگوئیم مراد از رفع القلم این است که این ظرف شستنش هم اثر ندارد، این نیست حالا این دیگر جای فعل به عنوان یک امر تکوینی، این دیگر نیست.

یا فرض کنید مثلا به اینکه به این آقا می گوید این کتاب را به شما فروختم دست صبی می دهد صبی می رود به آن می رساند، ایصال می کند، این هم محل کلام نیست، محل کلام حالا بعدا روشن می شود، بیع صبی عقود صبی ایقاعات صبی و بعد بقیه ی تصرفاتی را که صبی انجام می دهد و در مرحله ی علم احتیاجی به آن داریم، مثلا می گوید آقا من این لباس را شستم اگر بنا باشد حرف صبی قابل اعتنا نباشد، نشسته است، اگر می شست چرا قابل قبول بود، اما چون او گفته که من شستم قبول ما مشکل است.

عرض شد بحثی که هست این است مشهور بین قدمای فقهای مسلمان هم همین بوده که عقد صبی اعتبار ندارد، در فقه شیعه هم از اولی که به این عنوان بحث وارد شده همین است که عقد صبی ارزش ندارد و عرض کردیم از مشهور از قرن دوم از اواخر قرن اول و از قرن دوم این به عنوان یک روایت جا افتاد و اگر بر فرض هم روایت نباشد اصطلاحی را ما درست کردیم به نام فرهنگ اسلامی، به عنوان یک فرهنگ جا افتاد، رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم این جا افتاد حتی اگر هم به عنوان یک متن روایی ثابت نباشد، اینها را توضیح دادیم و عرض کردیم آن که مطرح نظر بود این بود اطلاقاتی که می گوید اوفوا بالعقود و المومنون عند شروطهم این اطلاقات تقیید خورده به حدیث رفع القلم، یا تخصیص خورده است، عمومات یا اطلاقات تخصیص خوردند به حدیث رفع القلم.

پس طبق حدیث رفع القلم آن اطلاعات شامل صبی نمی شود عرض کردیم شمولش برای صبی در جایی است که با صبی ممیز باشد صبی غیر ممیز هم نباشد، چون صبی غیر ممیز عقلایی هم هست بچه‌ی دو ساله که چیزی نمی فهمد این عقلایی است که تاثیری روی عقد و ایقاع او ندهیم، انما الکلام در صبی دوازده و سیزده ساله الان هم که شاید به مناسبتی به ده ساله هم تمیز می دهند، ممیز است کاملاً تشخیص می دهد قیمت دستش است کاملاً بررسی می کند.

عرض کردم در کتاب الامامة والسیاسة ابن قتیبه دینوری دارد که در عهد هارون که اواخر قرن دوم است اینقدر علم پیشرفت کرد که گاهی ممکن است یک بچه‌ای مثلاً کتب ادب را دیده باشد کتب کلام را دیده باشد کتب فقه دیده باشد در مسائل کلامی مناظره می کند و شعر حفظ است و اوصافی از این قبیل دارد، و هو ابن احدى عشر سنه، یازده سالش است، خیلی عجیب است واقعا، این را نوشته بالفعل و چاپ شده است.

علی ای حال عرض کردم یک استاد دانشگاه بغداد نزد من برایش خواندم گفت این دروغ است من باور نمی کنم اصلاً چنین چیزی که ایشان می گوید امکان ندارد، لکن این یک واقعیتی است در زمان بنی امیه علم هیچ پیشرفتی نداشت به قول احمد امین یک مدرسه در کل دنیای اسلام ساخته نشد، در کل دوران بنی امیه، و اما در زمان بنی عباس که آمدند یکی از کارهای خیلی مهمی که کردند رشد سریع و چشمگیر علم است حالا یک آثار دیگر هم دارد که فعلاً واردش نمی شویم.

غرض مراد این آقایان از صبی این صبی ممیز است، خوب این حدیث در کتب اهل سنت مورد مناقشه‌ی سندی قرار گرفت بحث‌هایشان رجالی بود یک متنش را عده‌ای قبول کردند، آن متنی را که عایشه نقل کرده است، عده‌ایشان هم متنی که از امیرالمومنین وارد شده است. لکن به هر حال محققینشان امثال بخاری و اینها قبول نکردند این راجع به حدیث.

خوب طبعاً عده‌ایشان هم که قبول نکردند معتقدند که چون زیاد است یوید بعضه، مویدات و مقارنا و الی آخره و با آن راه در بین شیعه هم عرض کردم فعلاً در مصادر شیعه چنین حدیثی با این متن وجود ندارد، در کتاب ارشاد شیخ مفید نسبت داده که روت العامه والخاصه به این عنوان، حدیث امیرالمومنین سلام الله علیه، حالا ایشان عامه را وجود دارد در کتب عامه هست اسانیدی که از امیرالمومنین نقل

کرده اسانید متعدد دارد این مطلب ایشان درست است اما در خاصه فعلا نداریم اینکه ایشان می گوید خاصه نمی دانم مرادشان از خاصه

چیست ؟

ما فعلا در خاصه چنین چیزی را که مخصوصا این متنی را که ایشان نقل کرده سه تاست عرض کردم که در کتاب حمیری در قرب

الاسناد نقل می کند از ابوالبختری دو تایش را مجنون و صبی ، نائم هم ندارد، که آن هم ابوالبختری معروف است، به قول خودش اشهر

الکذابین است، معلوم است که حدیث جعلی است.

علی ای حال پس این مطلبی را که مرحوم شیخ مفید در ارشاد دارد قبولش فوق العاده مشکل است، البته اگر آقایان خواستند این هم

بحث های لطیفی است یعنی شخصیت شیخ مفید به جای خودش محفوظ اما چون ایشان بیشتر یک شخصیت متکلم است در درجه ی اول،

در درجه ی دوم فقیه است، این کتاب ارشاد تاریخ حیات ائمه علیهم السلام است، این منافاتی ندارد که شخصی در کلام فوق العاده قوی

باشد اما در تاریخ قوی نباشد این هیچ ملازمه ای ندارد ارزیابی کتاب ارشاد به لحاظ تاریخی و به لحاظ حدیث شناسی بحث دیگری

است، دیگر الان من وارد بحث نمی شود لکن چون جزو بحث های فهرستی هم هست یعنی یکی از بحث های فهرستی هم همین است ، مثلا

ایشان در بخش فاطمه ی زهرا سلام الله علیها آنچه نقل کرده از مصادر عامه است این هم خیلی عجیب است از مصادر شیعه نیست، برای

همین ائمه ی متاخر ما مثل حضرت هادی و حضرت جواد بیشتر نقل یا آنچه که نقل کرده از اصول کافی است، چون کافی هم بخش ائمه

در کتاب الحجۃ دارد.

اما با کافی موجود ما فرق دارد، این یکی دو تا نکته را من گفتم بقیه اش باشد به جای خودش، غرض اینکه شیخ مفید در بحث های

حدیثی و منقولات تا چه مقدار موفق است، آن یک بحث دیگری است آقایان برایش یک پرونده ی خاصی باز بشود ارزش بحث های

حدیثی مرحوم شیخ مفید بررسی بشود، بحث فقهی ایشان در مقنعه واضح است، یک کتاب الاعلام هم دارد، اعلام ایشان تقریبا موجزی

از کتاب انتصار سید مرتضی است، اعلام ایشان راجع به انفرادات امامیه است، اعلام ایشان هم ده دوازده صفحه است بد نیست انفرادات

امامیه است، اما کتاب فقه ایشان همین مقنعه است که مرحوم شیخ طوسی هم تهذیب شرح مقنعه است، در تهذیب سعی کرده که ادله‌ی روایی‌اش را ذکر بکند.

علی‌ای‌کیف ما کان آیا حالا ایشان این مطلبی را که روت العامه و الخاصه تا چه مقدار دقیق است و اصولا ایشان تا چه مقدار در نقل خبر دقت دارد و ضوابط تحدیث را مراعات بکند، ببینید ممکن است یک شخص کاملاً ثقة و جلیل‌القدر باشد لکن ضوابط تحدیث را مراعات نمی‌کند، ما در مثل کتاب نجاشی داریم به او می‌گویید کان ضعیفا فی الحدیث، مرد بزرگوار لکن در حدیث ضعیف است، یعنی مبانی حدیث شناسی مبانی تحدیث قواعد تحدیث را مراعات نمی‌کند، این مراعات نکردن قواعد تحدیث با جلالت قدر طرف منافات ندارد این دوتا با یکدیگر اشتباه نشود، اگر ما آمدم گفتیم در کتاب ارشاد ایشان باید جداگانه بررسی کرد این معنایش این نیست که در کلام ... نه ایشان در کلام دارای مقام بالایی است و کتاب‌های کلامی هم دارد، مبانی ایشان در حدیث را هم عرض بکنیم ...

یکی از حضار: مرحوم شیخ مفید در خبر مبانی خاصی ندارد؟

آیت الله مددی: چرا مبانی ایشان در باب خبر قبول خبر با شواهد است، اشتباه نشود، مرحوم شیخ طوسی که شاگرد ایشان است ظاهرش قبول خبر ثقة است، باز هم خیلی این مبنا روشن نیست، سید مرتضی شاگرد دیگر ایشان اصلاً خبر را حجت نمی‌داند کلاً، چه ثقة باشد چه نباشد، شیخ مفید همان مبانی است که الان غالباً بین علمای ما مشهور است، چون ما الان از شیخ مفید کتاب اصولی در دست نداریم، مبانی حدیث شناسی و رجالی ایشان را دقیقاً نمی‌دانیم اما لابلائی حرف‌هایش گاهی دارد مثلاً لابلائی یک رساله‌ای دارد به یک مناسبت می‌گوید که این احادیثی که می‌گوید موافق عامه در تقیه است این در فقه نیست در فضائل صحابه است، اگر واقعا عقیده‌اش این باشد خوب این خلاف ظاهر است و قبولش مشکل است، مبانی‌اش لابلائی حرف‌هایش آمده است، اما آن مبانی اصولی‌اش را که من عرض کردم یک کتاب موجزی است به نظرم در همین چاپ جدید هم که دوازده صفحه است یا پانزده صفحه است، در آثار شیخ مفید چاپ شده است، التذکره فی اصول الفقه، یک کتاب موجزی است یا چاپ قدیمش که با حروف قدیم است دوازده صفحه است، یک کتاب موجزی است در آن جا اینطور معلوم می‌شود که خبر را با شواهد قبول می‌کند و این همان مبانی است که الان بین ما مشهور است

عرض کردم این شهرت الان بین ما هست فرض کنید مرحوم نائینی مرحوم آقا ضیاء و علمای بزرگ اینها غالبا خبر را با شواهد قبول می کنند عرض کردیم این مبنا در کلمات شیخ مفید آمده حالا آن شواهد چیست البته شواهد مختلف است و اخباری ها یک مقدار این مبنا را بزرگ کردند لکن عرض کردیم آن کسی که این مبنا به قول معروف شسته رفته و با شکل قانونی مطرح کرد مرحوم محقق حلی در معتبر است.

کل خبر عمل به الاصحاب او دلت القرائن علی صحتہ ، این مبنای محقق است.

یکی از حضار: عمل اصحاب هم خودش یکی از قرائن نیست ،

آیت الله مددی: بعد خودش می گوید حالا من تمام عبارت ایشان را نگفتم بعد ایشان می گوید که عمل خود اصحاب هم یکی از قرائن است.

کل خبر عمل به الاصحاب او دلت القرائن علی صحتہ این مبنایی است که در حقیقت از کلمات شیخ مفید هم استفاده می شود عرض کردم شیخ مفید کتاب مفصل و مشهور در اصول ندارد ، لکن آن که استفاده می شود من حیث المجموع این است و بهترین تعریف را هم عرض کردم کرارا کسانی که این مبنا را عملا دارند شاید خود مرحوم نائینی هم این عبارت را که هر خبری که مشهور است و وثوق به آن داریم، وثوق صدوری بخواهیم وثوق خبری یا مخبری بخواهیم از این حرفهایی که گفته شده دیگر این حرفها را گفتیم کنار بگذاریم، اگر بخواهیم اصطلاح علمی بیاوریم این است و عرض کردیم مبنای کسانی که دنبال حجیت خبر رفتند مثل مرحوم شیخ که شیخ رضوان الله تعالی علیه عرض کردم کرارا و مرارا اولاً کلمات ایشان مختلف است یکنواخت نیست.

ثانیا مجمل است کاملاً واضح و روشن نیست اصلاً مثلاً ایشان می گوید یکی از دلایلها برای اینکه خبر ثقه حجت است اصحاب ما کتب در جرح و تعدیل نوشتند نمی دانم حالا ایشان ... ما فعلاً از آن کتب خبری نداریم، کتب که در جرح و تعدیل است، کجا اصحاب ما نوشتند تا قرن پنجم به دست مرحوم شیخ رسیده است، از این الان خبر درستی نداریم حالا فرض کنید یک کتاب رجال کشی است و

یک چند تا اینطوری است اما اینکه اصحاب صنفوا کتب در جرح و تعدیل مثلاً تا قرن پنجم سنی‌ها ده‌ها کتاب در جرح و تعدیل نوشتند

خیلی هم مفصل آن‌ها واضح است مبنایشان، این را ایشان به شیعه هم نسبت داده که فعلاً ثابت نیست

عرض کردم یک چیزهایی را ما می‌بینیم چون ثابت نیست و طرف شخصیت علمی دارد به احترام علمیت ایشان و شخصیت ایشان چیزی

نمی‌گوییم، می‌گوییم برای ما واضح نیست، همین اصول اربع مائه عرض کردیم ابن شهر آشوب نقل می‌کند، از شیخ مفید که ایشان از

شیخ مفید نقل می‌کند، البته این عبارت هم دو جور نقل شده از عهد امیرالمومنین تا امام عسکری از عهد صادقین ... چهارصدتا اصل ،

اصول اربع مائه خیلی هم معروف شد، عرض کردیم چنین چیزی را ما الان نمی‌دانیم اولاً در عبارات شیخ مفید کلاً نیست، مجموعه‌ی

آثار شیخ مفید چاپ شده بعضی‌هایش هم قطور است، موجود است آثار شیخ مفید در هیچ یک از آثار ایشان این مطلب نیامده است، در

هیچ کتاب قبل از ابن شهر آشوب نیامده است، شیخ مفید نه غیر از شیخ مفید.

بیشترین آثاری که ما از اصول داریم در کتاب فهرست شیخ است حدود هفتاد یا هفتاد و یک اصل است و مرحوم آقا بزرگ با متفرقات

غیر از آن از جاهای مختلف جمع کرده است، صد و هفده تاست شماره گذاری هم کرده است، الذریعه را نگاه بکنید، خیلی تا چهارصدتا

کار دارد، لکن چون ابن شهر آشوب مرد بزرگواری است حالا نقاد شاید نبوده اما نقال بوده یعنی ما یک وقتی فکر می‌کردیم اشتباه است

یک چیزی مثلاً، مثل الان خیلی‌ها غلط مشهوری که جاری می‌شود نقل می‌کنند نه آنکه بعد برای ما روشن شد این بود که ایشان مصدر

نقل دارد حالا قابل اعتماد هست یا نه ، نه و مصادر خوبی در اختیارش بوده که الان در اختیار ما نیست، حتماً ایشان مصدری در اختیارش

بوده که آن مطلب در او بوده حالا آن مصدر کجاست ما الان نمی‌دانیم به احترام ایشان فعلاً چیزی نمی‌گوییم اما با وجدان خودمان هم

نمی‌شود مخالفت بکنیم ، مطلبی باشد به نام اصول اربع مائه و بین اصحاب مشهور باشد و در قرن ششم نسبت بدهد ایشان به اواخر

قرن چهارم و اوایل قرن پنجم و در هیچ یک از مصادر قبل از ایشان چه شیخ مفید و چه غیره نباشد ...

حالا خود من عرض کردم احتمال می‌دهم یک اشتباهی رخ داده این اینطور باید می‌گفته ، این از زمان شیخ مفید این اشتباه به این است،

چون در زمان شیخ مفید ابن غضائری پسر تنها شخصی است که ندارد ایشان نه قبل نه بعد هیچ کدام ندارد، دو کتاب فهرست دارد

فهرست الاصول و فهرست المصنفات، ما هیچ کس دیگری نداریم که دو کتاب ... کتاب شیخ را ببینید فهرست الاصول والمصنفات است کتاب نجاشی فهرست المصنفات است، این دو کتاب با هم فرق می کند، اما یک کتاب برای اصول باشد یک کتاب برای مصنفات فعلا در میان علمای ما منحصر در ابن غضائری پسر است، و عادتاً اگر کسی بخواهد یک کتاب برای فهرست بنویسد بعید است شصت هفتاد تا باشد، احتمالاً کتاب هایی که ایشان در آنجا آورده چهارصدتا بوده است، این تنها راه توجیه بنده است، تا حالا هم احدی این توجیه را نگفته است، توجیهی که بنده برای کلام مرحوم ابن طاووس، ابن شهر آشوب پیدا کردم این است.

بله این از زمان شیخ مفید است درست است چون ابن غضائری پسر زمان ایشان است، این انصافاً اینطور است، این از زمان شیخ مفید اگر این باشد ابن غضائری پسر که کتابی نوشته در فهرست اصول نام این کتاب را برده است.

به هر حال ما یک مقداری از بحث خارج شدیم برگردیم به اصل بحث خومان، راجع به کتاب ارشاد شیخ مفید اشاره ای کردم و راجع به مبنای ایشان در حجیت خبر اشاره ای شد و عرض کردم مبنای ایشان خیلی واضح نیست لکن انصافاً مبنای مشهور بین اصحاب همین است، مبنای شیخ طوسی واضح نیست مبنای شیخ طوسی را علامه به صورت واضح گفته است، پایش هم ایستاده است، لذا این مبنا از زمان علامه جا افتاد ولو ریشه هایش به شیخ برمی گردد، کل خبر یرویه عدل امامی عن مثله الی آخر الاسناد، این تعریف علامه است، این تعریف برای خبر صحیح جا افتاد. این تعریف تعریف رجالی است فهرستی هم نیست توضیحاتش هم مکرراً عرض کردیم.

پس بنابراین این روایت را طبق شواهدی که ما الان در دست داریم طبق شواهد ما نمی توانیم کلام شیخ مفید را فعلاً تایید بکنیم، عامه اش قابل قبول است، خاصه اش را ما نداریم، بله ما یک روایت واحده در تهذیب داریم، لا حد علی صبی، لا حد نه رفع القلم، ولذا هم نکته ی اساسی وارد شدیم، عرض کردیم عده ای از علمای ما هم در حدیث مناقشه کردند که مراد از رفع قلم، قلم احکام جزائی است، نه مطلق قلم، نه قلم تشریع، و این مناقشه ای است که شیخ انصاری فرموده اگر مراد از قلم قلم مواخذه و احکام عقوبت و احکام جزائی باشد، دیگر آیه ی مبارکه را تخصیص نمی زند.

پس یک ثبوت حدیث است، دو این حدیث علی فرض الثبوت آیا آیه را تخصیص می زند یا نه؟ اگر قلم را به مطلق تشریع زدیم بله اما اگر قلم را به قلم مواخذه یا نفی احکام زدیم دیگر تخصیص یا تقیید نمی زند، این خلاصه است، لکن اینجا اشکال نیست که این مطلب بین اصحاب ما مشهور شده است، این که دائماً شیخ مناقشه می کند و آخرش هم می گوید والعمدۃ الشهرة المحققة، این مطلب ایشان قابل قبول است، انصافش این مطلب ایشان قابل قبول است، حدیث ثابت نشود اما حکم بین اصحاب مشهور است.

یکی از حضار: از زمان شیخ طوسی مشهور است؟

آیت الله مددی: از زمان شیخ طوسی مشهور است، در مبسوط مطرح شده و معروف است بین اصحاب انصافا این را می شود قبول کرد، حالا بحثی که شد این شد یک شهرت اینطوری می تواند جابر سند باشد یک، می تواند جابر دلالت باشد دو، این بحث هایی شد که بین اصحاب شده است، بنده ی سراپا تقصیر عرض کردم چون این بحث را ما مطرح کردیم به جای این تعبیرها چون این در فقه اسلامی سابقه دارد ما بیایم یک چیزهایی را به عنوان متون دینی یا متون فقهی یا متون اسلامی تعیین بکنیم، یک چیزهایی هم به عنوان فرهنگ دینی یا فرهنگ فقهی تعیین بکنیم، مثلاً فرض کنید حدیثی که در باب نماز آمده است عن رسول الله یا عن ائمه علیهم السلام، این را ما به عنوان متون دینی حساب بکنیم، اما یک فتوایی بین اصحاب مشهور می شود، یا بین علمای اسلام این را به عنوان یک متن دینی حساب بکنیم الان مشکل است امام این را به عنوان یک فرهنگ دینی حساب بکنیم.

شیخ تعبیر کرده به عنوان الشهرة المحققة این حرف ایشان درست است، ما آمدم این را کمی عوض کردیم و اصطلاح را جدید گذاشتیم گفتیم این اگر ارزش حجت نداشته باشد لا اقل یک فرهنگ است، ببینید این مسأله ی فرنگ در دنیای امروز هم هست، فرض کنید در همین آقایانی که کتاب هایی نوشتند در اقتصاد مارکسیستی می دانند که خیلی از مطالبی که در این کتاب های جدید می نویسند در خود نوشته های مارکس نیست، اما بعدها علمای مارکسیست تفریعا نوشتند، این را اصطلاح فرهنگ مارکسیستی می گویند، این غیر از متن اصلی مارکس که برای خود مارکس است.

این کتابی هست که به نام الفقه المذاهب الاربعه احتمالا اسم کتاب را شنیده باشید، مثلا می گوید قالت الحنفیه یشرط خمسة شروط ، قالت المالکیه یشرط در این مطلب ده تا شرط ، من همیشه عرض کردم این کتاب یک مدتی متاسفانه در حوزه های ما تنها راه اطلاع بر آراء اهل سنت این کتاب بود، آقایان نگاه کنند دیگر اسم نمی برم یک مدتی اصلا تنها این کتاب بود، کم کم کتابهای دیگر هم پیدا کردند، این کتاب ارزش علمی اصولا ندارد متاسفانه این آقایان ما چون اطلاع نداشتند این کتاب بیشتر فرهنگ فقه حنفی است یعنی ایشان مطالبی را به حنفیه نسبت می دهد که برای ابوحنیفه نیست، علمای حنفیه در طول تاریخ اینها را کم و زیاد کردند این یک نتیجه بندی است که علمای حنفیه به آن رسیدند.

این کتاب الفقه المذاهب الاربعه این مثلا فقه مالک نیست، ارزش علمی ندارد، شما اگر می خواهید فقه مالک را از این کتاب بفهمید این ارزشی ندارد، این قالت المالکیه یک نوع فرهنگ است، چون اهل سنت اجتهاد را ولو مسدود می دانند لکن اجتهاد فی المذهب علی المذهب را مسدود نمی دانند، ما چون این اصطلاح را به کار نمی بریم، اهل سنت البته این را می گویند ، چون ما می گوئیم باب الاجتهاد مفتوح است، شما ملتفت نیستید، شما باب اجتهاد را مسدود می دانید، شما هم مفتوح نمی دانید، چون آن اجتهادی که مسدود است اجتهاد فی المذهب است، مثلا مالک دارای یک مذهبی است، شافعی مذهب دیگری است این را اجتهاد فی المذهب می گویند.

اما کسانی که فقیه مالکی بودند در طول تاریخ روی مذهب مالک نوشته های مالک عبارات ایشان در موطنی و غیره استنتاجاتی کردند اینها را جایز می دانند اینها را اجتهاد علی المذهب می دانند، یک اجتهاد علی المذهب است اینجا باب اجتهاد باز است می گویند شما هم روی مذهب امام صادق دارید اجتهاد می کنید و آن هم اجتهاد علی المذهب است، شما هم نمی آید بین امام صادق و ابوحنیفه یکی را انتخاب نکنید، شما حرف امام صادق را می گوئید این هم اجتهاد علی المذهب است.

این مطلب هست اشکال آنها وارد است، یکی از این سنی ها به حسب ظاهر شیعه شده بود لکن اینطور بود در مذهب هم می گفت نه من اینجا رای ابوحنیفه را می پسندم رای امام صادق را قبول ندارم، حالا طلبه هم شده بود، شیعه شده بود اما باز خودش را ... باب اجتهاد

به این معنا برایش مفتوح بود، خودش را در مقابل ابوحنیفه و در مقابل مالک و در مقابل امام صادق قرار می داد، حالا ای کاش فقط در مقابل آنها بود.

به هر حال این اجتهادی را که ما داریم در حقیقت اجتهاد علی المذهب است و عرض کردیم مذهب مالک فقهای مدینه است یکی از اجتهادات در مذهب مالک فقهای مصر و شمال آفریقا الان هم معظم شمال آفریقا مالکی هستند، حتی خود مدینه، خود مدینه هم معظم مردم مدینه مالکی هستند، حنبلی یعنی وهابی به رای وهابی ها عمل نمی کنند، بتوانند جدا می شوند، وهابی نیستند، وهابی یعنی حنبلی، وهابی مستقل نیست یک فروعی از حنبلی هاست.

یکی از حضار: وهابی ها فی المذهب هم اجتهاد می کنند.

آیت الله مددی: نه ندارند حنبلی هستند خودشان هم می گویند.

به هر حال کمی تشدیدش کردند مثل خود ابن تیمیه خود او هم حنبلی حساب می شود، علی ای حال حالا وارد این بحث نشویم . پس بنابراین یک دقتی بکنید من این اصطلاح را گذاشتم برای اینکه خیلی راحت تر به نتیجه برسیم مثلاً مالک می گوید اجماع فقهای اهل مدینه حجت است، عرض کردیم در کتاب موطئ مالک سیصد و یک مساله دلیلش را اجماع گرفته است، والذی وجدت اهل العلم ببلدی هذا یقولون کذا، نقل می کند فتوا را و عرض کردیم که کتاب هم نوشت.

یک کتابی را در یک جایی دیدم یکی از حنفی ها بر رد مالک در میانه ی قرن دوم نوشته، نمی دانم صد و هفتاد و بود یا صد و هشتاد، هم اسم آن مولف یادم رفته و هم اسم کتاب و نمی دانم که آن کتاب اصلاً چاپ شده یا من اصلاً اشتباه دیدم که بر مالک رد می کند، مالک یکی از ادله ی خودش را فقهای اهل مدینه می داند.

مثلاً فرض کنید ابن حزم، ابن حزم به خلاف فقهای ... یعنی نه ابن حزم، داوود بن علی اصفهانی که مؤسس مکتب ظاهری هاست، عرض کردم ظاهری ها مثل اخباری های ما هستند، داوود بن علی اصفهانی اجماع را حجت نمی داند، خصوص اجماع صحابه را حجت می داند، آن هم چون قول رسول الله است، صحابه اتفاقی نمی کنند، بدون قول رسول الله، والا اجماع را حجت نمی داند.

.....

اخباری‌های ما هم چند دفعه عرض کردم در فوائد المَدِیْنَةُ که موسس این طریقه است مرحوم ملا محمد امین استرآبادی یکی از مواردی اساسی اشکالش به اصولی‌ها اجماع است، که اجماع حجت نیست، یعنی مطلبی را که ایشان در حدود سال هزار گفته این مطلب در قرن سوم یا چهارم، همین مطلب را هم به عینه اهل سنت دارند، می‌گویند اجماع ارزش ندارد چون اجماع علما است، حالا ما آمدیم این مطلب را به صورت واضح تری مطرح کردیم، گفتیم برای اجماع ارزش فرهنگ بدهیم، اجماع یک نوع فرهنگ است، آیا این اجماع می‌تواند کاشف از متن و متون دینی باشد یا نه، آن وقت مجموعه‌ی اقوالی که بین علمای اسلام مطرح شد این است، یک اجماع می‌تواند به فرهنگ تبدیل شود، اجماع فرهنگی است که کاشف از متن دینی هست، این را ظاهری‌ها نسبت به اقوال صحابه می‌دانند، این را شیعه مثلاً کاشف از قول امام معصوم می‌داند، با شرائطی، اجماع باید دارای شرایطی باشد که کاشف از قول امام معصوم باشد.

رای دوم اینکه نه خود اجماع فی نفسه حجت است اصلاً جزو متون دینی است، نه متون دینی به معنای منابع تشریع، چون ما متون دینی به معنای منابع تشریع که به حساب کتاب و سنت هستند، داریم، لکن حجت است مثل فتوای فقیه، این ظاهراً مبنای مالک است که خود اجماع حجت است، احتمال هم دارد که رای سوم مرادش باشد.

رای سوم رای شایع بین اهل سنت است، اجماع جزو منابع تشریع است، نه فقط اجماع عبارت از یک فرهنگ دینی است نه کاشف است اصلاً خودش یک منبع دینی است.

یکی از حضار: همان که ابن مسعود گفته بود ؟

آیت الله مددی: ها کلام ابن مسعود.

مثلاً اگر الان علمای اسلام اتفاق کردند به خاطر شرایطی که پیش آمده قربانی نکنید، چون قربانی تلف می‌شود، قربانی را از حج بردارید یا به قول بعضی‌ها در شهرهای خودتان بکشید و به فقرا بدهید، اگر اجماع بر این مطلب کردند آن حکم الهی عوض می‌شود این معنای اجماع است.

آن حکم الهی کلا عوض می شود پس در مثل اجماع اهل مدینه یک رای مثل مالک که حجت است، احتمالا ایشان جزو منابع بدانند، مثل قیاس بدانند، مثل روایت بدانند، مثل قول رسول الله بدانند، نه طریق ...

احتمال دوم که بگوییم این اجماع، اجماع مثل مالک حجت است حالا روی رای شیعه اگر مالک از فقهای مدینه، چون مالک در زمان امام صادق نسبت به امام حالت شاگردی داشت، لذا از امام هم نقل می کند، در موطئ دارد حدثنی جعفر بن محمد، از امام حالت نقل دارد، وقتی بگویند علمای شهر من گفتند امام صادق هم در آنها هست دیگر، اگر بنا به این بگذاریم که مالک دروغ نگفته و واقعا قول علمای شهر را نقل کرده و امام صادق هم مسلم جزو فقهای مدینه در آن زمان هستند، چون مالک بعد از امام صادق تقریباً به حدود نوزده سال بعد وفاتش است، امام صادق بنا بر معروف که ایام هم هست، صد و چهل و هشت است، البته دقت کنید دیگر در مجالس هم گفتند در هیچ تاریخی ما نداریم بیست و پنجم شوال باشد، فعلاً همه بیست و پنجم شوال می گیرند، اما در هیچ کتابی به طور کلی نداریم که در بیست و پنجم شوال باشد، داریم که در شوال هست، اما برای بیست و پنجم شوال نداریم، تا آنجایی که من می دانم یک کتابی هست به نام جنات الخلود این تاریخ را مثل جدول بندی مثل برنامه های کامپیوتری نوشته، جناب الخلود بد نیست یک کتاب به اصطلاح در زمانی نوشته شده چاپ هم شده به همان صورت جدول آنجا نوشته بیست و پنجم شوال قبل از آن ما در مصدری این مطلب را ندیدیم در هیچ مصدر سابقی در مصادر اصلی ما تاریخ ایشان در روز معینی از ماه شوال معین نشده است. بیست و پنجم یا غیرش اما از این جنات الخلود بعد دیگر از همین زمان های متاخر در السنه افتاد و دویست و سیصد سال است که به عنوان بیست و پنجم شوال گرفته می شود.

علی ای کیف ما کان برگردیم به اصل مطلب خودمان دقت بفرمایید، ببینید بحثی که ما الان مطرح کردیم آمدیم گفتیم مثل اجماع مثل شهرت محققه به تعبیر مرحوم شیخ، چون اجماع محکی هم در اینجا داریم، یکی اجماع محکی است، یکی شهرت محققه است اینها مسلم است، آیا اینها می توانند حاکی از متون دینی باشند، یا ارزش متن دینی پیدا بکنند، اینها جزو مسائلی است که در طول تاریخ اسلام مطرح شده است، ما به جای آن طرحی که الان متعارف است این طرح را مطرح کردیم فرهنگ دینی را راه قرار بدهیم برای متون دینی،

آنچه که الان در میان شیعه معروف شده بود اجماع را حجت می‌دانستند، لکن اجماع از وقتی که رسماً جزو ادله مطرح شد به عنوان کاشف، حالا وجه کشفش تضمن بود، دخول بود، حدس بود، قاعده‌ی لطف بود حالا جهات مختلفی بود که مطرح بود، ولذا همیشه اینطور می‌گفتند این فرهنگ دینی باید دارای یک ضوابطی باشد که بتواند کاشف از متن دینی بشود.

مثلاً گفتند اگر اجماع مدرکی بود مثلاً همین جا اجماع که اجماع هست برای اینکه، یا شواهد محققه را قبول نکردند، اجماع، اجماع هست برای اینکه عقد صبی درست نیست، جواب دادند این اجماع منشأش حدیث رفع القلم است، اگر منشأ یک اجماع حدیثی باشد، دیگر آن اجماع این ارزش را در تفکر شیعه پیدا نمی‌کند، چون باید اجماع جوری باشد که کاشف از قول امام باشد، با احتمال حتی گفتند با احتمال استناد به یک روایت ضعیف دیگر این کاشفیت از بین می‌رود.

اینکه نائیتی می‌گوید الاجماعی که معلوم المدرکیه یا محتمل ... یعنی این را من به یک تعبیر علمی امروز آوردم، اجماع یک فرهنگ دینی هست لکن در شیعه این فرهنگ دینی اگر بخواهد تبدیل به متن دینی بشود دارای شواهد است، خودش فی نفسه حجیت ندارد، خودش فی نفسه جزو مصادر تشریع نیست، خودش فی نفسه حتی ارزش خبر هم ندارد، ولذا هم مرحوم شیخ هم اجماع منقول به خبر واحد را آوردند و گفتند ادله‌ی حجیت خبر شامل اجماع نمی‌شود.

شهرت محققه هم قابل قبول است، عرض کردیم مرحوم ملا محمد امین استرآبادی که به شدت به اجماع حمله کرده خود ایشان استثناء کرده می‌گوید بله اگر یک فتوایی بین قدمای اصحاب امثال صدوق و اینها مشهور باشد، ولو روایت نقل بکنند آن قابل اعتماد است، ایشان این را قبول می‌کند که عرض کردیم این را بعدها آقای بروجردی اسمش را متلقات گذاشتند.

پس شهرت محققه را دقت کردید؟ اجماع منقول داریم، شهرت محققه هم داریم اجماع منقول که ارزش چندانی پیدا نمی‌کند چون مساله واضح است، شهرت محققه را نمی‌شود انکار کرد، جای انکار نیست، لکن ما آمدیم گفتیم به این ارزش فرهنگ دادیم، گفتیم یک فرهنگ فقهی است، فرهنگ فقه امامیه در فقه امامیه به عنوان یک فرهنگ این مطرح است، اما این فرهنگ می‌تواند کاشف از یک متن دینی یا قول امام باشد یا خودش فی نفسه حجت باشد حالا کاشفیت را هم بگذاریم کنار مثل شهرتی که بین قدما مثل صدوق و اینها هست، مثل

.....
او باشد این مشکلش سر این است که آن شهرتی هم را که ایشان گفت ... البته عرض کردم آقای خوئی شهرت قدما را هم قبول ندارد،

اجماع را هم قبول ندارد، آن کاشفیت اجماع را هم اگر یک ...

کاشفیت اجماع را ایشان در جایی که تسالم اصحاب است حالا ایشان تعبیر خاصی دارند تسالم، قبول می کنند والا فلا، یعنی ما نمی توانیم

از این فرهنگ دینی به یک متن دینی برسیم، در باب شهرت در اینجا دقت کنید متأسفانه این شهرت از زمان شیخ به بعد است، و این

شهرت هم در کتاب مبسوط شیخ است، که یک کتاب تفریعی است عرض کردم اصل کتاب برای یک سنی شافعی است، اصل کتاب

روی متن فقه شافعی بوده است.

مثلا در نهاییه این مطلب را نگفته است، معلوم است که شیخ روی قاعده گفته به تصور حدیث رفع القلم، بعدها هم بد از شیخ عرض

کردیم به خاطر عظمت شیخ خیلی از فتاوی شیخ مقبول بود، ابن زهره مثلا صد و خورده ای سال بعد از شیخ ادعای اجماع کرده است،

یعنی تاریخ اجماع و اینها واضح است، تاریخ شهرت هم واضح است، اصل این مطلب یک، اجماع کاشف باشد از یک متن دینی، دو

شهرت کاشف باشد به عنوان یک فرهنگ کاشف باشد، یا حجت باشد.

اصل مطلب این است که ما اصولا گفتیم طرح بحث را قبول نکردیم، ما الان چیزی به نام اجماع یا شهرت که مثلا مبهم باشد که به آن

جنبه ی تعبد بدیم ندارد آن چه که الان ادعای شهرت و اجماع شده الا ما شد و ندر منابعش واضح است، مصادرش واضح است کی

بوده ؟ فرض کنید شیخ صدوق نبوده چون در روایات نبوده ، شیخ طوسی نبوده چون در کتاب های تفریعی شان آوردند آن هم به خاطر

حدیث رفع القلم و این منابع کار واضح است، بعد از شیخ طوسی ادعای اجماع کرده چون غالبا به احترام شیخ قبول کردند.

اصولا طبیعتا فقه یک علم ایقوف نیست که نقاط مبهم داشته باشد، ما مجبور بشویم با تعبد حلش بکنیم، البته ما هر دو مشکل را داریم،

چون من فعلا بحثم در این جهت است ما دو تا مشکل داریم یک تبدیل متون دینی به فرهنگ ، ما گاهی اوقات یک روایتی داریم

اصحاب به آن تمسک کردند و یک فتوایی دادند، لکن ما وقتی نگاه می کنیم روایت مدلولش این نیست، این مشکل هم ما داریم.

فرض کنید مشهور بین علمای ما البته این مشهور یعنی از زمان شیخ هم نیست، خیلی بعد از شیخ است این تقریباً قرن هشتم و نهم است، تسامح در ادله‌ی سنن، یعنی در روایاتی که در باب مستحب است تسامح می‌کنم، مهم نیست سند، خوب دلیل را که بعدها علما آوردند من بلغ، من بلغه عن النبی شیء من الثواب عن عمله فعل ذلك الثواب كان له ذلك، الثواب وان كان النبی لم یقله، در یک عده‌ایش اینطوری است، وان لم یکن الامر کما بلغه، در عده‌ایش هم متن اینجوری است، خیلی خوب.

ببینید شما یک متون دینی دارید یک روایت، این روایت سندش هم معتبر است، مشکل دیگر دارد روایت، خود ما هم به خاطر آن مشکل قبولش نکردیم، این روایت را داریم ما اما در این روایت ندارد که تسامح در ادله‌ی سنن، از این روایت استظهار کردند تسامح در ادله‌ی سنن، فرهنگ دینی از قرن نهم به بعد شده است، قبلش هم واضح نیست، حالا چرا قبلش خیلی مشهور نشد چون شیخ طوسی اصلاً این روایت را نیاورده است، این هم جزو عجایب کار است، مرحوم شیخ طوسی در هیچ کتابش حتی مثل کتاب امالی هم حدیث من بلغ را نیاورده است، شیخ صدوق آن را در ثواب الاعمال آورده است، محاسن برقی آورده است، کلینی در اصول کافی آن را آورده است، لکن شیخ طوسی اصلاً آن را نقل نکرده است، و عرض کردیم انصافاً اصحاب متأخر ما متأثر به شیخ هستند، این را به طور کلی بدانید، با اینکه کلینی آورده است، اما خیلی مشهور نشد، خود شیخ طوسی نیاورده است، مثلاً آقای خوئی فرمودند به اینکه از این حدیث استحباب در نمی‌آید اما ثواب انقیاد درمی‌آید.

چون یک متنی دارد که وان لم یکن الامر کما بلغه، بعضی‌ها احتمال دادند که این حدیث هم موردش جایی است که این مطلب مستحب است، لکن در روایتی که اثبات استحبابش شده مثلاً گفته ده تا قصر به او در بهشت می‌دهد مثلاً، یک روایت ضعیف آمده که صد تا به او می‌دهد، حالا به جای ده تا، امر هم مستحب است لکن مقدار ثوابش در یک روایت ضعیف عوض شده است خدا آن مقدار روایت ضعیف را به او خواهد داد، وان لم یکن الامر ...

البته مرحوم شیخ یک رساله در تسامح سنن دارد در هند چاپ شده است، اخیرا احتمالا در آثار شیخ چاپ کرده باشند، ایشان این احتمال را مطرح می کنند لکن می گوید علی احتمال ضعیف ، یک وقتی من به نظرم می آمد آقای سیستانی این احتمال را ترجیح می دهند ، نمی دانم الان به رایشان مانده اند یا تغییر داده اند.

علی ای حال ببینید احتمالات است، پس این نکته روشن شد، یک انتقال از فرهنگ دینی به متون، دو انتقال از متون به فرهنگ، ما در دنیای فقه هر دو مشکل را داریم، آیا از حدیث من بلغ استحباب در می آید عرض کردیم این قاعده در اواخر قرن دوم در کوفه مطرح شد، تاریخش هم واضح است، چون در اواسط قرن دوم مسالهی رجال و سند مطرح شد، بیست سی سال بعدش گفتند این بحث های رجالی در جایی است که در امر واجب باشد، مستحب لازم نیست، عبارتی که مثلا از عبدالله بن مبارک که اساسا خراسانی است و از علمای کوفه است این است اذا جاء الحديث فی الفرائض شدنا واذا جاء فی الفضائل تساهلنا ، فضائل هم مثلا کتاب البخاری باب الفضائل دارد آن فضائل یعنی فضائل صحابه ، این فضائل در اینجا یعنی فضائل اعمال یعنی مستحبات ، جاء الحديث فی الفضائل تساهلنا ، این را اگر بخواهیم ترجمه کنیم می شود تساهل در ادلهی سنن ، آن عبارت با تسامح در در ادلهی سنن می سازد ، خوب روشن شد؟

این مراد من انتقال از متن دینی به فرهنگ دینی است، آن عبارت واضح است لکن از امام صادق نقل شده من بلغ ، من بلغ آن نیست، از آن عبارت تسامح را در بیاوریم... ببینید از قرن دوم آن مطلب مطرح شده عده ای از علمای ما در قرن هشتم چون در فقه ما هم از قرن هشتم تشدید شروع شد چون عرض کردیم علامه این کار را کرد وقتی که تشدید در سند شروع شد گفتند این تشدید برای واجبات، در مستحبات دیگر این تشدید را نمی کنیم، در قرن دوم تشدید بین اهل سنت شروع شد، زود تبصره زدند که آقا این تشدید در واجبات در مستحبات نمی کنیم.

بین ما تشدید از قرن هشتم شروع شد از قرن نهم شروع شد تبصره زدند که این تشدید ... این نکته اش روشن است این هیچ نکته ی مبهم ندارد، من می گویم که تعبد نداریم از نظر تاریخی این نکات مساله روشن است آن وقت شما الان آمدند از حدیث من بلغ انتقال پیدا کردند به واجبات .

البته در بین شیعه یک کار دیگری هم کردند گفتند اگر حدیث در واجب هم باشد لکن ضعیف باشد لا اقل اثبات استحباب می کنیم ، این را سنی ها دیگر نگفتند آنکه سنی ها گفتند چیز دیگری بود، دیگر بعدها بعضی ها آمدند چیز دیگری هم گفتند مثلاً حدیث در باب کربلا و صحنه های کربلا و ضعیف هم باشد چون استحباب گریه بر سیدالشهدا هست پس آن را روی منبر نقل بکنید، با تسامح در ادله ی سنن قضایای تاریخی را هم اثبات کردند، بعد در میان شیعه یک حالت دیگری پیدا شد ما با تسامح در ادله ی سنن آن قضایای کربلا را هم با حدیث ضعیف نقل بکنیم حالا نمی خواهم وارد این بحث بشوم.

غرضم می خواهم بگویم این مطلب ریشه دارد ریشه ی تاریخی اش واضح است کی این نقل و انتقال ها انجام گرفته است کی این تحولات انجام گرفته است، نتیجه گیری اش هم واضح است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین.